



برنامه‌های کودک و نوجوان تلویزیون

در یک نگاه

امین دهلوی

بنابراین در گذار از زندگی است که با تأثیر و تأثر از حضور رفتارها و گفتارها، آینده خود را می‌سازند یا فنا می‌کنند.

در این دوران اگر چه پدر و مادر، مربی مهد، معلم و اطرافیان در آینده کودک نقش بسزایی ایفا می‌کنند، اما تلویزیون بعنوان یک رسانه جمعی و فراگیر، نقش مهمتر و خطیری را در ساخت آتی زندگی کودک و نوجوان بعهدہ دارد. نه تنها برای کودک و نوجوان، بلکه در زندگی جوانان، میانسالان و سالمندان نیز تأثیر گذار است شکی در این مورد نیست، همه می‌دانیم.

اما اینکه چرا تلویزیون نقش مهمتر و خطیری در ساختار ذهنی کودک و نوجوان بعهدہ دارد، به دلیل جدایی است که تصویر برای این دو قشر بوجود آورده.

چند بار به کودک و یا حتی فرزند نوجوان خود هشدار داده‌اید که به وسایل گازی، برقی و نفتی دست نزنند؟ هشدار شما چقدر در وی تأثیر گذارده است؟ و اگر بیشتر برویم، مطمئن باشید گاه هشدارهای شما موجب کنجکاوی بیشتری در فرزند شده و خطرانی را نیز بدنبال داشته است اما بعنوان مثال: آقای ایمنی با چند تابه شعر و حرکات موزون و لباسهای رنگارنگ و یا بابا برقی با چنین طرحی کودکان را از طریق تصویر نسبت به آنچه خطر آفرین است آگاه می‌کند. این تأثیر را به سریال‌ها، نمایش‌ها، کارتون‌ها، فیلم و برنامه‌های سرگرم کننده تعمیم دهید. ببینید تأثیر در بابالنگ دراز یا کلاه قرمزی و یا سمندون و دو قلوها و فوتبالیست‌ها، آفتاب عزیز خانم، بازی - شادی - تماشا، مسابقه محله و حسنی و کارگاه نمایش، و بالاخره کدام یک بیشتر است. کودک و یا نوجوان با کدامیک ارتباط بهتر و یا بیشتری برقرار می‌کند. با برنامه‌هایی که برشمرديم تا چه حد به ذهن و زبان کودک آشنا هستیم، از افسانه‌های بی‌شماری برده‌ایم؟ کودک و نوجوان جغرافیای ما، گنجایش پذیرش چه مفاهیمی را دارد؟

اگر قرار باشد برنامه‌های کودک و نوجوان تلویزیون را یک به یک مورد ارزیابی قرار داده و نیز خاستگاه اجتماعی و پدیده‌های روانشناختی را در آن جستجو کنیم، نخست برای درک بهتر می‌بایست خلاصه‌ای از قصه‌ها و یا طرح برنامه‌های نمایش داده شده را بعنوان نمونه نوشت و بعد به چگونگی بافت و ساخت آن پرداخت، در این صورت زمانی طولانی و فرصتی بیشتر می‌طلبد که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. بنابراین می‌باید به مفاهیم و ضرورت ساخت و تهیه آن پرداخت. اما آنچه که نگارنده را راضی کرد تا در باره برنامه‌های کودک و نوجوان بنویسد، اهمیت آتی این دو قشر است که مدام در مقابل صفحه تلویزیون می‌نشینند و بخش مهمی از اوقات زندگی خود را صرف دیدن آن می‌کنند. این واقعیت را نمی‌توان منکر شد که کودکان و نوجوانان تلویزیون را دوست دارند. چرا که هر روز جمعی از اشیاء و اجسام و آدم‌ها را بر این صفحه جادویی می‌بینند که برای آنان شعر می‌خوانند، قصه می‌گویند، بازی می‌کنند و سرگرمی را برای آنان فراهم می‌کند. کودکان با دیدن برخی از فیلم‌ها و نمایش‌ها و دیگر برنامه‌ها زندگی می‌کنند. حرف می‌زنند و گاه پا به پای اشخاص قصه در ماجرا پیش می‌روند و گاه خود را جای آدم قصه می‌پندارند و گاه با بعضی از اشخاص (منفی) می‌جنگند. هم خوششان می‌آید و هم بدشان. گاه نیز از آدم‌هایی که بر صفحه تلویزیون دیده‌اند، می‌ترسند. حتی در خواب می‌بینند که دنبالشان می‌کند و یا دست برگردن آنها آویخته، کنارشان می‌نشیند، در آغوششان می‌کشد. آنگاه می‌خندند. حتی بلند بلند، بی آنکه بدانند در خوابی عمیقند. درست مثل رویدادهای زمان بیداریشان. مادر بزرگ، پدر بزرگ، نامادری و ناپدیری، فقر، مکنت و خوشبختی، رفاه و آسایش، رنج و سختی، تهدید و ارباب، تشویق و ترفیب. اصلاً ذهن او براساس چنین پدیده‌های روانی - اجتماعی شکل می‌گیرد، تا جائیکه پس از گذشت سالیان از یاد نمی‌برد.

با کدامیک از آدمهای این سریال‌ها بیشتر مانوس شده و یا می‌شود؟ انباشت میانگین واژگان کودکان و نوجوانان جغرافیای ما تا چه حد است. در ثانی میانگین تحصیلات، دانش و فرهنگ زندگی والدین کودک چقدر است؟ مادر، کدام مادر است؟ مادری که شبها قصه سفید برفی و شل قرمزی و کلاه قرمزی و پرنده طلایی را برای کودک می‌خواند یا از فرط بی‌حوصلگی و یا کم تجربه‌گی و کمبود دانش و حتی فرهنگ زندگی، اصلاً توجهی به او ندارد و نمی‌داند که تغذیه کودک تنها در شیر خوراندن و آب قند دادن نیست. درست است که کودک با خوردن شیر و یا غذا سیر می‌شود اما میل به کنجکاوی و دانستن چگونه تغذیه می‌شود. پدر چگونه او را چگونه پدري است؟ حال با این شرح و تفسیر، سمندون چه نقشی می‌تواند در ذهن کودک ایفا کند؟ آیا اصلاً نیازی به حضورش در این سریال هست یا خیر؟ اگر هست، حضورش به چه معناست؟

«افسانه‌های جن و پری به شیوه ادبی (نمایشی)

به مسائل زندگی و بویژه به آن مسائلی می‌پردازند که با کساکش کودک در راه دست‌یابی به بلوغ مربوط می‌باشند.

اگر کسی در پرورش سطوح عالی‌تر شخصیت مشغول خویش ناکام ماند، افسانه جن و پری با استفاده از یک رشته مثالهای هشدار دهنده مانند برادران بزرگتر در قصه «سه پری»، خواهران ناتنی در «سیندرلا» و گرگ در «کلاه قرمزی»، بر ضد نتایج ویرانگری که او را تهدید می‌کنند، هشدار می‌دهند. این افسانه‌ها با ظرافت به کودک می‌فهماند که چرا دست‌یابی به همبستگی عالی‌تر در شخصیت خویش باید پیکار کند و منظور از این کار چیست؟ همین قصه‌ها به پدر و مادر نیز می‌فهماند که باید از خطراتی که رشد کودک در بر دارد آگاه باشند و برای جلوگیری از فاجعه کودک را به هنگام لزوم مورد حمایت قرار دهند و ...»

اما در سمندون هیچ سیر تحولی در روند قصه به چشم نمی‌خورد. اگر از عنصر دیو استفاده شده، چه عامل انسانی‌ای در آن نهفته است. معمولاً در قصه‌های پریوار تا آنجا که شنیده‌ایم و خوانده‌ایم، دیو را به عنوان عنصری معرفی کرده‌اند که در نهایت به سامان بخشی روانی کودک انجامیده، دیو یا بعنوان نماد وحشت کودکانه معرفی شده و یا دیو درون، که گاه کودک را آزار می‌دهد اما در نهایت کودک بر دیو غلبه کرده است.

بچه دیو سمندون نه چنان وحشت کودکانه‌ای بوجود می‌آورد و نه به خیال پروری او کمک می‌کند. حتی در ذهن سیال کودک جایی برای بازی ندارد. اگر صرفاً لایه بیرونی و سطحی یعنی طنز آن مورد نظر باشد دیگر نیازی و ربطی به چنین اسمی و عنوانی ندارد. در واقع می‌توانست به جای بچه سمندان دیو، از هر آدمی و هر قصه‌ای متناسب با طنزی که در کار است، استفاده کند.

«در طول قسمت عمده تاریخ بشر، زندگی معنوی کودک، گذشته از تجربه‌های سخت او در چهار چوب خانواده، متکی بر اسطوره‌ها و قصه‌های دینی و افسانه‌های جن و پری بوده است. این ادبیات سنتی، قوه تخیل کودک را تغذیه و خیال پروری او را تحریک می‌کرده است. در همین حال به علت اینکه قصه‌ها پاسخ مهمترین پرسشهای کودک را در خود داشته‌اند، عامل مهمی در راه تربیت اجتماعی کودک به شمار می‌رفتند. اسطوره‌ها و افسانه‌های

کهن دینی که با آنها در رابطه نزدیک می‌باشند، ماده خام لازم را به کودک عرضه می‌کردند تا بر آن پایه مفاهیم خود را از مبداء جهان و هدف آن و درک خود از آرمانهای اجتماعی که هر کودک ممکن است خود را با الگوی آن منطبق سازد، شکل بخشد.^۱

کاربردهای افسون: برونو بتلهایم صفحه ۴۹

بچه دیو سمندون در قسمتی از سریال، از تاریخ تولد و پدر و مادرش با عکاس جوان سخن گفت! البته این موضوع می‌توانست دستمایه خوبی برای ادامه قصه شود که نشد. از طرفی از محل زندگی‌اش تعریف کرد. اینهم یک دستمایه دیگر که مورد استفاده قرار نگرفت. گاه رادیو خورد گاه رنگ و گاه شلنگ آب را برداشته و در خانه آقای احمدی آب انداخته و یا جای مرغ و خروسها را پر از آب کرده و به آنها نیز پاشیده است. ناگفته نماند در جایی که رادیو توسط سمندون خورده می‌شود و پس از آن صدای موسیقی از شکم سمندون پخش می‌شود باز می‌توانست با همین لایه طنز که سریع و سطحی از آن گذشت به خیل مسائل روانشناختی کودک در قالب نمایش پرداخت. اگر چه قیاس مناسبی نیست، اما کودک وقتی می‌شود که کلاه قرمزی و مادر بزرگش توسط گرگ خورده شده‌اند سپس شکارچی با چه ترفندی آن دورا از شکم گرگ بیرون آورده است. ببینید چگونه عنصر خیال در او رشد می‌کند. کلاه قرمزی و مادر بزرگی که از نظر او مرده‌اند و با بیرون آمدن از شکم گرگ مجدداً زنده می‌شوند. ضمن آنکه گرگ چگونه به مجازات می‌رسد و کيفر اعمال زشت خود را می‌بیند. کودک در واقع می‌فهمد که می‌تواند بر آنچه که موجب وحشت او شده و یا او را ترسانده غلبه کند بحث همبستگی دهانی و مرحله دهانی که بحثی است مفصل در روانشناختی در این مقال نمی‌گنجد. اما اینکه سمندون مشتاق است هر چیز را ببلعد اگر چه کودک را لحظه‌ای بخنداند اما برای او باور کردنی نیست آنهم چیزهای مثل رنگ و رادیو و ... دیگر اینکه، بچه دیو حتی با عکاس جوان هم ارتباط برقرار نمی‌کند. عکاس جوان نیز همیشه و همواره تسلیم خواسته‌های سمندون است اگر گاهگاه در رد خواسته‌های سمندون پا می‌فشارد اما در نهایت سمندون به خواسته‌های خود می‌رسد. عکاس جوان نیز تمامی شیفته‌های سمندون و خرابکاریهای او را به گردن می‌گیرد و آقای احمدی شوهر عمه او و نیز عمه خانم گویی نایبنا هستند و رفت و آمدهای اشکباری سمندون را نمی‌بینند. سالمندی چون آقای احمدی و عمه خانم حتماً خوب می‌بینند و خوب هم می‌فهمند. سریال سمندون این را به ما نشان می‌دهد. بچه‌ها نیز این لایه سطحی را خوب درک کرده‌اند. بر این اساس است که نتوانسته‌اند با روند قصه سمندون ارتباط برقرار کنند.

این فرهنگ نیز دیگر منسوخ شده است که اگر جوانی، جوانی کرد و یا رفتار کودکانه! از خود نشان داد، حتماً زن می‌خواهد.^۲ بحث بلوغ فکری و جنسی مفصل است و خارج از حیطه این مقاله. فقط باید گفت کودکان با مفاهیم زندگی می‌کنند.

اما نمیدانم کلاه قرمزی ساخته کدام ذهن خلاق بوده است. کلاه قرمزی جغرافیای خودمان را می‌گویم. نه آن دخترک غمگین که مادر مقداری کلوچه به او داد تا برای مادر بزرگ بیمارش برود و در



می‌کند، اگر از نظر ما شیطنت می‌کند. اگر گاه حرفهای ما را باور ندارد. اگر روی قولی که به او مدام داده‌ایم و عمل نکرده‌ایم دیگر حساب نمی‌کند و ... دلیل نمی‌شود که درک ندارد. یکی دو هفته پیش مجری نوجوان برنامهٔ کودک شبکه اول بچه‌ها را به شهر همدان دعوت می‌کرد. تا از دیدنیهای آن شهر دیدن کنند. شروع کرد به توصیف آب و هوا و غار علیصدر و ... سرانجام در آخرین دیالوگ گفت اگر می‌خواهید ببینید راستش را می‌گویم حتماً به شهر همدان بیایید» درست همان لحظه کودک امروزی تماشاگر سمندون و کلاه قرمزی جواب داده است: مگر قراره الکی باشه، واژه الکی ای که کودک بکار برده است همان دروغ است که ما بزرگترها روزانه صد بار برای او بکار می‌بریم. بگذاریم. اگر روی کلاه قرمزی و سمندون بیشتر تکیه کردم، به لحاظ اهمیت موضوع و ویژگی این دو افسانه است، که می‌توانست در قالب یک باز آفرینی موفق سالیان سال در ذهن کودکان نقش بازی کند. که نکرد. مگر پینوکیو نمی‌توانست در سادگی و سهولت بغلتد. اصلاً چه شد که آقا گیلاس، پیرمرد نجار، گنده درختی می‌یابد. که چون کودکان می‌خندید و می‌گریست و چه شد که چپو از آن، آدمک اعجاب آوری ساخت که رقصید و شمشیربازی کرد. پشتک و واروزد. می‌بینید که در یک قصهٔ ساده چگونه مسئله نهاد و فرا خود مطرح شده است فرشتهٔ مهربون سمبل فراخود می‌شود و یا در یک جدال «خود» تثبیت می‌شود. به کشف جهان ناشناخته می‌پردازد و در نهایت به عزت نفس و یک تحکیم «خود» مستقل می‌رسند. در واقع مرگ و زندگی مجدد موجب تحول پینوکیو می‌شود. لایهٔ دیگر پینوکیو

راه جنگل به گرگی برمی‌خورد که او را می‌فریبد و نخست مادر بزرگ و سپس کلاه قرمزی را می‌خورد. نه آن قصه و برداشت‌های گوناگونش که هر یک قابل تعمق و تأمل است را نمی‌گویم. کلاه قرمزی و پسر خاله را می‌گویم. جز سرگرمی صرف و گاه دیالوگ‌های بدآموزنده چه حاصلی برای کودک داشت. فقط این که کدام کار خوب است و کدام کار بد؟ این را مدام تلویزیون رادیو، سینما، پدر، مادر، معلم، مربی، عمه و خاله و عمو در گوش کودک می‌خوانند تأثیر هم بی‌تأثیر. دوستی می‌گفت بی‌انصافی نکن. برخی پیامهای برای بچه‌ها خوب بود چون غیر مستقیم بود. گفتم آنچه می‌گویی درست است. اما بحث من چیز دیگری است بحث کلاه قرمزی در افسانه‌های پربوار است. چرا حال که از این نام استفاده شده قصه‌ای بنیانی و پربار را برای کودکان به نمایش نگذاریم. بله، کودک توانست با آن ارتباط برقرار کند. حتی خندید، همدردی کرد و به گوش جان تمام پندها را که غیر مستقیم نیز بود، خرید. اما جز یکی - دو دیالوگ که مصرف روزمرهٔ کودکان و برخی بزرگسالان نیز شده بود چیزی در اذهان مخاطب خود باقی گذاشت؟ آنهم که دیگر فراموش شد.

در کلاه قرمزی و برداشت‌های گوناگونی که در فرهنگ‌ها و جغرافیای مختلف شنیده‌ام و خوانده‌ام، قصه‌ها، موجب زایش خیال می‌شود. در واقع عنصر خیال است که کودک را به درکی عالی‌تر می‌رساند. حتی در برخی از برداشت‌های دیگر کلاه قرمزی که وجه اخلاقی مدام تکرار شده است، ذهن کودک را نمی‌آزارد. همانطور که گفتم کودک اهل مفهوم و معنی است. اگر بازی

طرح خوبی و بدی است که البته این پیام اخلاقی نهفته در آن مدام تکرار می‌شد اما چیزی از بافت زیبایی‌شناسانه آن نمی‌کاهد.

بابالنگ دراز نیز با توجه به مضمون قصه، شخصیت پردازی مناسبی دارد. ساخت پرکشش و جذاب آن موجب ارتباط کودکان با روند قصه می‌شود. ضمن آنکه موضوع با حیات ذهنی - روانی کودک و نوجوان تناسب دارد. ساخت هنرمندانه انیمیشن آن نیز با استفاده از نماهای متفاوت از افراد و اشیاء و هیجان حاکم بر داستان نیز سبب شده است تا کودک با آن ارتباط تنگاتنگ برقرار کند.

در فو‌تالیست‌ها نیز عنصر هیجان توانسته در کودکان تأثیر بگذارد. مگر فو‌تالیست‌ها قصه‌ای ساده ندارد. آیا چیزی جز هیجان که با هیجان کودک آمیخته است بیشتر دارد. پس چگونه موجب ارتباط با مخاطب خود شده است.

زنان کوچک در قالب یک قصه ساده و بی‌پیرایه موجب ارتباط با مخاطب خود شده است. باز می‌بینید که در این سه نمونه آخر که نام بردم. استعاره و نماد و سمبل وجود ندارد و اگر گاه بلند پروازی کودک در آنها به چشم می‌خورد و یا به کودکان امید را می‌آموزد. مسائلی است که با زندگی کودک بی‌ربط نیست.

البته قیاس کلاه قرمزی و سمندون با پینوکیو و بابالنگ دراز و غیره جای بحثی مفصل و زمانی طولانی می‌طلبد. بحث اهمیت بکارگیری ویژگیهای درام و مناسب آن با مفهوم قصه است.

واقعیت مطلب این است که در میان سریال‌ها و برنامه‌های گوناگون مختص کودک و نوجوان تلویزیون جغرافیای ما کمتر به مناسبات اجتماعی - روانی این دو قشر بها داده می‌شود. و اگر بخواهیم به ریشه‌یابی در ساختار و بافت برنامه‌ها بپردازیم، می‌بینیم که این قصه‌ها معمولاً ارتباطی با زندگی کودک و نوجوان ما ندارد. نگاه کنید به برنامه‌هایی تحت عنوان میشه و نمیشه، خوشک، بازی - شادی - تماشا، واقعاً چه کمکی به روند و رشد فکری مخاطب خود می‌کند؟

مسابقه محله کودکان و نوجوانان را به هیجان می‌آورد با آنان گاه بازیهای محلی را تکرار می‌کند و گاه به حل معماهایی توسط بچه‌ها می‌پردازد. اما برنامه که تمام شد. کودک و یا نوجوان نیز پرونده برنامه را در ذهن خود می‌بندد. یعنی لحظاتی سرگرم شدن و خندیدن. در چرخ چرخ عباسی نیز کودکان نقاشی می‌کشند. با لگو آشکالی را درست می‌کنند و گاه دسته جمعی سرودی می‌خوانند و بازی می‌کنند. در آفتاب و - یز خانم نیز کار خوب کردن آموزش داده می‌شود. مهربانی با بزرگترها را یادآور می‌شود. اینها خوب است. بد آموزی ندارد. اما اغلب در سطح باقی می‌ماند. جذابیت این برنامه‌ها نیز در وجود و حضور بچه‌های جغرافیای خودی است که با زبان آن آشنا هستند. اما باز به روند رشد فکری آنان کمکی نمی‌کند، اهمیت موضوع اتفاقاً در همینجاست که می‌توان از طریق این جعبه جادویی با جذابیت تصاویر متحرک، از هر دری سخن گفت - با آنان در قالب قصه‌های نمایشی، از قصه‌های پریوار گرفته تا تاریخی - اجتماعی، ارتباط برقرار کرد.

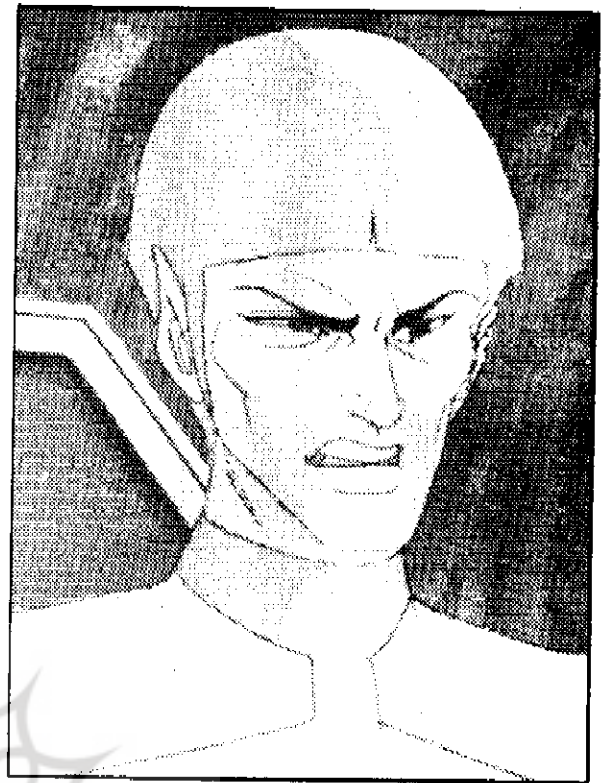
ایکاش نمونه‌ای خوب از برنامه‌های ایرانی می‌توانستیم شاهد مثال بیاوریم. اما نگاه کنید به پسر کوهستان پسرکی که پدرش به دلیل خوشبختی مردم به دنبال عقاب طلایی رفته است. پسرک

همواره با خیال عقاب طلایی زندگی می‌کند تا اینکه عقاب طلایی در ده سالگی می‌بیند. پسرک نیز وقتی به ماجرای عدم حضور پدر خود پی می‌برد. او نیز تصمیم می‌گیرد که به دنبال عقاب طلایی برود و ...

در جای دیگر، دکتر ارنست را می‌بینیم. با آن کشتی که در جزیره‌ای غیر قابل سکونت رسیده‌اند. اما در جزیره روزگار می‌گذرانند تا اینکه با ساختن قایقی جزیره را ترک و به سرزمین خود بازمی‌گردند. امید برای زندگی. امید برای موفقیت. امید برای تحصیل همه چیز در زندگی. بی‌آنکه شعاری مستقیم در آن مشهود باشد. و یا مکرراً به بچه‌ها بگوید «نا امید نباشید. امیدوار باشید.» یکی دیگر از مسائل مهم در برنامه‌های تلویزیونی که تا یکی - دو سال پیش بشدت نمود پیدا کرده بود و اخیراً کمتر به چشم می‌خورد. حتی در برنامه‌ها و سریال‌های خارجی مختص کودک و نوجوان، مسئله نبود پدر یا مادر و یا فرزند خواندگی و مادر خوانده و پدر خوانده بود. کودک یا پدر نداشت یا مادر و اگر فرزند خوانده بود. مورد بی‌احترامی و بی‌حرمتی و ظلم مادر خوانده خود قرار می‌گرفت. مادران نیز در فقر و رنج و سختی فرزندان خود را بزرگ می‌کردند. از طرفی پدران نیز یا عصبانی بودند و بی‌حوصله و یا کودک خود را تهدید به تنبیه می‌کردند در این صورت کودک تماشاگر تلویزیون از هر چه پدر بود متنفر می‌شد. این قضیه در سریال‌های بزرگسال نیز مشهود بود. در نتیجه کودک با ذهنی مالا مال از حزن و اندوه و روانی آشفته نمی‌تواند مفهوم دوستی - مهربانی را بیاموزد. اصلاً وجود پخش اینگونه برنامه‌ها، آنهم برای کودک چه لزومی دارد. دنیای کودک پر است از آرزوها و امیال و تخیلاتی که با آن زندگی می‌کند. عروسک را طبق آنچه از مادر آموخته به بغل می‌گیرد. روی باهایش می‌خواباند. حتی به آن شیر می‌دهد. پا در کفش مادر می‌کند. سبد و زنبیل به دست می‌گیرد. خرید می‌کند. با دست خالی دستش را دراز می‌کند و به فروشنده که خواهر یا مادر و یا برادر خود است پول می‌دهد. باقی‌اش را نیز طلب می‌کند. شوق پرواز دارد ترس از پریدن و خطر آنرا نمی‌شناسد. (مگر در مواقعی که بزرگترها او را از موجوداتی مجهول و یا غیر معقول ترسانده باشند)

هنگامیکه قصه دیو شاختار و جادوگر پیر را برایش تعریف می‌کنی و یا قصه دخترک کلاه قرمزی و شئل قرمزی را که سرانجام دیو شاختار چگونه به هلاکت رسید و جادوگر پیر چگونه به مجازات شد در عین صداقت در جوابت می‌گوید: «من با به مشت دیو را می‌کشم، جادوگر پیر را از کوه و دره پرت می‌کنم پائین.» می‌بینید نتیجه مثبتی که از قصه‌ها برایش در ذهن مانده برای او نیز مقابله و رودر رویی با دیو و گرگ و جادوگر آسان است. حتماً دیده‌اید هنگامیکه تحت تأثیر فیلم‌ها و تصاویر جنگی قرار گرفته‌اند. با اسلحه خیالی خود با یک تکه چوب خط کش و یا اسباب بازی چگونه یکدیگر را نقش زمین می‌کنند. و اگر طرف مقابلش بر زمین نیافتد. می‌گوید: «بابا من که کشتتم، چرا نمی‌افتی؟» و ...

دیگر مسئله مهم در برنامه‌های کودک و نوجوان بحث شهر نشینی و روستاشینی است. آیا تاکنون برنامه سازان و



و شمایی می‌خواهد برای کودکان پیام برساند که کدام کار زشت، خوب و یا بد است؟

بهر حال می‌توان برنامه‌ریزی کرد متون و سناریوی برنامه‌های ویژه کودک و نوجوان را که جهت ساخت ارائه می‌شود، بررسی کرد. کارشناسی کرد. روستائیان و شهرستانها را نیز در نظر گرفت متناسب با آنچه که هستند و نیاز دارند. متناسب با بلوغ فکری - اجتماعی آنان سفارش داد قصه‌هایی که در جهت و ارتباط زندگی کودک و نوجوان است نوشته شود. بازنویسی شود. اگر لازم است قصه‌های بومی و غیر بومی آدابته شود. بشود. از افراد کارشناس، بویژه که حضورشان در برنامه‌های کودک و نوجوان به چشم نمی‌آید استفاده کرد. با مراکز علمی - فرهنگی‌ای که با این دو قشر بسیار سر و کار دارند، تماس گرفت و از منابع و مآخذ و وجودشان بهره برد. از برخی تکرارها که کودک را نیز از هر چه برنامه است زده می‌کند پرهیز کرد، اینکه می‌گویم برخی تکرارها به لحاظ این است که بعضی تکرارها نه تنها خسته کننده نیست بلکه کودک حتی حاضر است چندین بار آنها را ببیند سخن آخر اینکه آنقدر هم برنامه سازی، بویژه برنامه نویسی و برنامه سازی کودک و نوجوان را سهل و آسان نگیریم. سطح سلیقه خودمان را با سطح سلیقه کودک یکسان نگیریم. آنچه خود می‌پنداریم، فکر نکنیم کودک نیز دوست دارد. در مورد کودک خیر ذهن و زبان و روان کودک را باید شناخت و متناسب با آن او را تغذیه کرد. تغذیه فکری و ...

دست‌اندرکاران و حتی مسئولان از خود پرسیده‌اند که سهم کودکان و نوجوانان روستایی و شهرستانی از تلویزیون چند درصد است؟ آب و گل و زمین و درخت و مزرعه کودک روستایی کجا؟ میز و صندلی و مهدکودک و دوچرخه و شهر بازی بچه‌های شهری کجا؟ آنقدر بچه‌های روستایی و شهرستانی را به لحاظ نبود اینگونه وسایل تفریحی و آسایش نرنجانید. آنان را در آرزوهایی که با بخش اینگونه برنامه‌ها برایشان بوجود می‌آید غرق نکنید. در اغلب برنامه‌های کودک و نوجوان، حتی در مراکز شهرستانها که یکی - دو سالی شاهد نزدیک برنامه‌هایشان بودم بچه‌ها، بچه‌هایی هستند که روی صندلی، پشت میز ناهارخوری و تحریر می‌نشینند. مربی و یا پدر و مادر آنان را به شهر بازی و مهدکودک می‌برد دوچرخه‌سواری برایشان می‌خرید در تخنخواب گرم و اتاق جداگانه‌اش می‌خواباند و اتاق خوابش پر بود از انواع و اقسام اسباب‌بازی‌ها و میز و صندلی. واقعاً تاکنون آمار گرفته‌ایم، ببینیم چند درصد از روستاها و شهرستانها سالن نمایش و سینما و گالری دارند. و اگر دارند سهم کودک و نوجوان در استفاده از سالن‌ها چقدر است؟ آنگاه هر هفته گزارش فعالیت هنری کودکان و نوجوانان را به اطلاع آنان برسانیم. سالن‌های نمایش اغلب شهرستانها فقط به هنگام برگزاری سخنرانی و مراسم و مناسبت‌های ویژه و گاه جشنواره‌ها گشوده می‌شود. روستاها که سالن ندارند. حال «حسینی» را در هیئت یک بچه لوس و تثر که معلوم نیست در فرهنگ کدام جغرافیا رشد کرده برای کودکان روستایی و حتی شهری نشان دهید. این را دیگر نمی‌شود گفت «فانتزی» فانتزی معنا دارد. نشانه دارد. این ساخته ذهن معلول کدام خلاق است نمی‌دانم. چنین عشوهای را نیز چند بار در بچه دیو سمندون دیده‌ایم باز بگذریم واقعاً حسینی در قالب چنین شکل

۱- کاربردهای افسون: پروین نطناهام صفحه ۲۴۸

۲- کاربردهای افسون: پروین نطناهام صفحه ۲۹

۳- اشاره به دیالوگ آقای احمدی شمر عمه عباس جوان